

معرفی رمان «سرگذشت تام جونز، کودک سرراهی»

نوشته هنری فیلدینگ

ماجرای حماسی و هم فکاهی یک دلدادگی



فیلدینگ
توماس

رمان جریان ساز «سرگذشت تام جونز، کودک سرراهی» یکی از مهم ترین رمان های تاریخ ادبیات جهان است. جای بسی سعادت و خوش وقتی است که ترجمه آن به زبان فارسی نیز یکی از درخشان ترین ترجمه های رمان های انگلیسی به زبان فارسی است. در ادامه، پس از مرور کوتاه رمان، به نقل بخش هایی از آن به همراه شماره صفحات مربوط می پردازیم تا گوشه هایی از هنر ترجمه را عیان سازیم. تام جونز، کودک سرراهی که در صفحات پایانی رمان به هویت پدر و مادرش پی می برد، عاشق سوفیا وسترن می شود که دختر یک ارباب روستایی است و رمان، ماجرای حماسی و در عین حال، فکاهی این دو دلداده است برای رسیدن به هم، البته با حضوررقیبی به نام ویلیام بلافییل، در کنار حدود بیست شخصیت عموما پامزه دیگر از طبقات مختلف جامعه انگلستان آن زمان. اعم از قاضی و کشیش و معلم و ندیمه و مسافرخانه دار و عضو طبقه اشراف و از آن طرف، روستایی و چوپان و حتی کولیان کوچ گر، که مجموعه این ها، سبب شده است تا رمان «تام جونز» به تابلوی نقاشی رنگارنگ و پرجزئیاتی تبدیل شود از جامعه روستایی و شهری انگلستان اوایل قرن هجدهم میلادی. هنری فیلدینگ، نویسنده رمان (متولد ۱۷۰۷ و متوفی ۱۷۵۴ میلادی) که سابقه نمایش نامه نویسی و روزنامه نگاری نیز دارد، ماجراهای پرکشش رمان را در قالب هجده کتاب که هر کتاب شامل چندین فصل است (در مجموع بیش از ۲۰۰ فصل) به خواننده عرضه می کند.

جالب است بدانیم که این هجده کتاب را می توان به سه بخش تقسیم کرد: شش کتاب اول در روستا می گذرد، شش کتاب دوم در مسیر روستا به شهر (لندن) و شش کتاب آخر در شهر و همین تمهید هوشمندانه، نویسنده را قادر ساخته است تا با ارائه برش هایی متنوع از بخش های گوناگون جامعه خویش، ضمن پرداختن به ماجراهای پرهیجان و شیرین شخصیت ها، از نقد اجتماعی نیز غافل نشود و در عمل رمانی ماندگار و جهانگیر خلق کند. و اما برویم به سراغ شیوه و شکل نگارش رمان که نویسنده، به صراحت و در همان صفحات نخستین کتاب اول، آن را فوق العاده مهم می داند: «زیبایی سرگرمی ذهنی چندان در مضمون نیست، که در استادی نویسنده در پروراندن آن مضمون (ص ۵۳)»؛ و از حق نباید گذشت و هم نویسنده و هم مترجم، از پس این کار به خوبی برآمده اند.

به عنوان نمونه، نویسنده هنگامی که می خواهد برای نخستین بار به توصیف منزل آقای آلورتی (Allworthy) بپردازد، به جای جمله ساده «سبک معماری خانه گوتیک است»، چنین می نویسد: «سبک معماری گوتیک بنایی شکوهمندتر از منزل آقای آلورتی به جهان تقدیم نکرده است. (ص ۵۹)» یا در جایی دیگر، جمله کلیدیه ای «فالنی هسبر نداشت» را، به شکلی هنرمندانه و البته طنازانه، به این صورت در می آورد، «باری، در این زمان، در قلمرو آقای فیتزپاتریک منصبی خاص، یعنی منصب همسری ایشان، خالی بود، چون بانویی که تصدی آن منصب را بر عهده داشت به تازگی استعفا کرده یا لافاقل محل خدمت خود را ترک گفته بود. (ص ۹۷۵)».

تسلط غیبه برانگیز نویسنده بر سبک های مختلف نگارشی و البته، توانمندی شگفت انگیز مترجم در برگرداندن آن ها به زبان فارسی، در جای جای رمان مشهود است. مثال فصل دوم کتاب چهارم با سرنویس «اشاره ای مختصر و بس، که ما در سبک مُظننظن چه ید طولایی داریم» این گونه آغاز می شود، «د م فرو بند ید، آی نفس های گستاخ، فرمانروای اساطیری با دها دست و پای غول آسای باد پرفریاد شمال و منخرین تنوره کش توفان خاوران را در سلسله زنجیر بولادین درکشند. (ص ۱۱۲۶)».

اما از سوی دیگر، رمان سرشار است از جملات کوچه بازاری و شیرینی مانند: «شوخی خوبی نیست، آقا، که آدم سربه سر اجنه و جادوگرها و از مابهترون بذاره، چون اونا خیلی بدذاتی، آقا جان!» (ص ۲۰۴)، «که یکی از افاضات فضل فروشانه یکی از بامزه ترین شخصیت های رمان، یعنی پارتریج است. در کنار این ها، استفاده درست و به جای مترجم از گنجینه ارزشمند ادبیات کهن فارسی، در ترجمه رمان چشم نواز است، مانند:

شکم بی هنر پیچ پیچ (ص ۴۴۲)، گاه خفته در بستر مکتب بودم و گاه دست در گریبان مسکنت (ص ۴۹۵)، مانند سنان گیو در جنگ پشن (ص ۵۴۰)، علت جدا از علت ها (ص ۶۱۱)، چنان که افتد و دانی (ص ۸۱۶)، فردا که از این دیر کهن درگذریم، با هفت هزار سالگان هم سفریم (ص ۸۸۳).

هم چنین، دقت درس آموز مترجم در «واژه گزینی» را می توان در سراسر رمان مشاهده کرد. به عنوان مثال، دو بار استفاده از واژه «دار» با دو معنای متفاوت را، در این جمله به نظاره نشینید و لذت ببرید: «همه بر این عقیده بودند که بی گمان این پس را به دار دنیا گذاشته، فقط و فقط برای اینکه روزی سپر دار از دنیا برود. (ص ۱۳۹)»

و به عنوان ختم ختام، دو عبارت حکمت آمیز از رمان نقل می کنیم که اولی، یادآور ریاستیزی حافظ است و دومی، رنگ و بوی ادبیات عرفانی خودمان را دارد: «من فاش می گویم صدمه و خسارتی که هم مذهب و هم فضیلت و تقوی از دورویان و ریاکاران دیده اند به مراتب بیش از آسیب و زبانی بوده است که زیرک ترین لایابالیان و لامذهبان توانسته اند بر آن ها وارد سازند (ص ۱۴۷)»، «من ملاحظه کرده ام بیشتر نقایصی که در دوستی هایی که من دیده ام نمایان می گردد، تنها و تنها از حسد سرچشمه می گیرد که صفتی است دوزخی، ولی از آن صفت هاست که کمتر کسی را به دور از آن دیده ام. (ص ۹۵۶)».

سرگذشت تام جونز، کودک سرراهی

نویسنده:

هنری فیلدینگ

مترجم:

احمد کریمی حکاک

ناشر: نشر نیلوفر

چاپ پنجم، ۱۴۰۱

۱۱۲۰ صفحه

۵۸۵ هزار تومان

جست وجوی افغانستان در سطرهای «اطلاعات»

مراسم رونمایی از کتاب «افغانستان به روایت روزنامه اطلاعات» با حضور چهره های فرهنگی ایران و افغانستان در مشهد برگزار شد



بسیاری از کتاب های تاریخی افغانستان را ویراستاری کردم و این کار دشواری های ویژه ای دارد. به همت ویراستار مؤسسه اطلاعات تمام صفحات این کتاب با صفحات روزنامه مطابقت داده شده است.

● روزنامه اطلاعات منبعی مهم در حوزه اخبار افغانستان کاطمی در ادامه گفت: اینکه این کتاب چه استفاده ای در دنیای امروز دارد، باید گفت که تاریخ افغانستان بیشتر اوقات دستوری نوشته می شده است. به همین خاطر ما در بیشتر اوقات با ابهام روبه رو می شویم. اینجاست که منابع به کمک ما می آید. ما بسیاری از وقایع تاریخی افغانستان را نمی توانیم بدون استفاده از روزنامه اطلاعات بنویسیم. ادبیاتی که مادر روزنامه اطلاعات در رابطه با اخبار افغانستان با آن روبه رو می شویم، اغلب ادبیات محترمانه است. به ویژه درباره اخبار حوزه آب که از سالیان گذشته مطرح بوده است. وقتی شما این کتاب را می خوانید مسائل دیگری را هم متوجه می شوید. مثل اینکه روایت ایرانی از مسائل افغانستان در دوره های مختلف تاریخی چه بوده است. ما با خواندن این کتاب رد پای سیاست منطقه ای و مناسبات سیاسی دو کشور را متوجه می شویم. آدم متوجه می شود که روابط میان افغانستان و ایران براساس مناسبات سیاسی شکل می گرفته و چه بسا اگر از لحاظ زبانی و تمدنی بحث می شد نتیجه متفاوت تری به همراه داشت. امروز ما می بینیم که مناسبات تمدنی بین دو کشور پررنگ تر است و نگاهی به برنامه های فرهنگی و کتاب ها و مجله های منتشر شده این موضوع را که حوزه تمدنی مورد نظر است، ثابت می کند. وقتی مطالب امروز رسانه های ایرانی را با مطالب آن روزها مقایسه می کنیم متوجه تفاوت نگاه ها می شویم.



صحبت می کنیم. این در زمانی است که ما تلاش های بسیاری می بینیم که بین دو ملت هم زبان، هم کیش و هم فرهنگ فاصله بیفتد و این چنین نشست هایی در این زمانه خیلی مغتنم است. یعنی ما در اینجا علاوه بر اینکه به یک کتاب می پردازیم در واقع به یک سرنوشت و تاریخ مشترک می پردازیم. چیزی که در این کتاب هم ما آن را احساس می کنیم.

● تاریخ از موضوع های مورد علاقه من است از مزایای ویراستار بودن این است که ما در حین کار کتاب می خوانیم، کتاب را قبل از چاپ می خوانیم و کتاب را با دقت می خوانیم که این خودارزشمنداست. مخصوصا وقتی که کتاب جزو علاقه مندی های بنده باشد و تاریخ یکی از موضوع های مورد علاقه من است. همه مؤلف ها دشواری هایی در راه تألیف کتاب دارند به ویژه برای انجام کارهای این چنینی، اما نویسنده کتاب «افغانستان از نگاه روزنامه اطلاعات» دشواری بیشتری داشته است، چون این کتاب به سفارش جایی نبوده و خود نویسنده به دنبال آن برآمده است. اینکه نویسنده خودش این کار را کرده که جایگاه تقدیر دارد. متن حدود صد سال قبل منتشر شده است و روزنامه اطلاعات با امکانات چاپی آن زمان این روزنامه را چاپ می کرده است. حتی خواندن این مطالب روزنامه دشوار است و نکته بعدی این است که متن درباره افغانستان در یک روزنامه ایرانی منتشر می شود. بسیاری از کلمات، اصطلاحات، نام اشخاص و نام مکان ها ممکن است به شکل دیگری در روزنامه آمده باشد. یعنی این طور نیست که ما روزنامه را جلوی خود بگذاریم، مطالب را تایپ کنیم و بگوییم که ما کتاب منتشر کرده ایم. به همین خاطر نویسنده با مشکلات زیادی برای تولید چنین اثری روبه رو می شود. من



این کتاب هرگونه اطلاعاتی که بین سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۳۲ روزنامه اطلاعات با موضوع افغانستان منتشر شده، آمده است.

● اطلاعات این کتاب را در هیچ جایی ندیده ام هادی خانیکی، استاد بنام روزنامه نگاری ایران، یکی از مهمانان ویژه این مراسم بود. او درباره اهمیت این کتاب گفت: کتاب «افغانستان به روایت روزنامه اطلاعات» از این نظر مهم است که نوع نگاهی که در ایران نسبت به افغانستان وجود داشته را بازنمایی کرده است و به این اعتبار می توان نگاه رسمی و حاکمیتی که نسبت به افغانستان وجود داشته است و مسئله رابطه بین دولت ها را دید. روزنامه، رسانه ای است که مسائل را بازتاب می دهد و می توانیم بعد از یک قرن، نقاط ضعف و قوت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را نسبت به یک فرهنگ و زبان و باور مشترک ببینیم. ایران و افغانستان ما و دیگری نیستند و هر امر اجتماعی می تواند این موضوع را بسازد.

● اتفاقی خوشایند در مشهد محمدکاظم کاظمی، شاعر و پژوهشگر نام آشنای افغانستانی که سال هاست در مشهد زندگی می کند و ویراستاری این کتاب را بر عهده داشته است در سخنان خود در این مراسم گفت: برای ما بسیار خوشایند است که رونمایی یک کتاب در حوزه افغانستان در مشهد خود بگذاریم، مطالب را تایپ کنیم و بگوییم می شود و ما به این وسیله دوره هم جمع می شویم و درباره مسیر هایی که با هم می بیناییم

بیزن یزدی

کمتر کسی در بین فرهنگیان مهاجر افغانستانی در مشهد هست که «بصیرا احمد حسین زاده» را نشناسد. مردی متواضع و آرام که سال هاست در برنامه های فرهنگی مهاجران افغانستانی حضور می یابد. در گوشه ای آرام می نشیند و در طول سه دهه گذشته همواره دغدغه انعکاس اخبار مهاجران را داشته است. او چهار دهه پیش در سال های اول دهه شصت از هرات به مشهد مهاجر شد و انگار که فرهنگ دوستی در خون وریشه دارد. بصیرا احمد سال ها در کنار کارهای فرهنگی، خیاطی می کرد که چرخ زندگی بچرخد. حالا چند سالی است که در رادیو برون مرزی صداوسیما ی خراسان به عنوان کارمند فعالیت می کند. کتاب «افغانستان به روایت روزنامه اطلاعات» نتیجه دغدغه های فرهنگی اوست که به تازگی و با حضور چهره هایی فرهنگی از ایران و افغانستان در سالن فردوسی مجتمع دکتر شریعتی جهاد دانشگاهی رونمایی شد.

● بررسی ۸ هزار شماره روزنامه اطلاعات بصیرا احمد حسین زاده درباره ایده گردآوری این کتاب می گوید: دوازده سال پیش به نمایشگاه بین المللی کتاب تهران رفته بودم و سری به غرفه روزنامه اطلاعات زدم. در آنجا آرشيو روزنامه های قدیمی را دیدم که برایم بسیار جذاب بود. به این نتیجه رسیدم که مطالب فوق العاده مفید و باارزشی در این آرشيوها وجود دارد و می شود روی آن کار و پژوهش انجام داد. من و اعضای خانواده ام، ۱۰سال روی این کتاب کار کردیم. ما ۸ هزار شماره روزنامه اطلاعات را بررسی و از جزئی ترین تا مهم ترین مطالب این روزنامه را با موضوع افغانستان بررسی کردیم. بخشی از اطلاعاتی که در این کتاب آمده در کتاب های تاریخی افغانستان به آن اشاره نشده است.

● در جست وجوی نام افغانستان با ذره بین من با پول کارگری تمام نسخه های روزنامه اطلاعات را از خود مؤسسه اطلاعات خریدم و با وانت به خانه اجاره ای بردم. چون روزنامه اولیه در قطع بزرگ چاپ و دوباره در قطع کوچک منتشر شده بود در نتیجه خط ها بسیار ریز بود و من مجبور بودم با ذره بین مطالب مربوط به افغانستان را پیدا کنم. چون من آن روزها کارگر بودم و مجبور بودم صبح ها به سرکار بروم به دخترم مأموریت داده بودم که در طول روز که من سرکار هستم، با ذره بین مطالب مربوط به افغانستان را در این روزنامه ها پیدا کند و علامت بزند. وقتی شب به خانه می آمدم، می گفت: امروز این قدر پیدا کرده ام و من به او جایزه می دادم و ما تمام ۸ هزار نسخه روزنامه اطلاعات را این گونه خواندیم. ابتدا قرار بود این کتاب در کابل چاپ شود، اما با تحولات سیاسی که رخ داد چاپ آن به روزنامه اطلاعات پیشنهاد شد که با استقبال مسئولان این روزنامه روبه رو شد. در



برگزاری مراسم دومین سالگرد درگذشت سعید تشکری، نویسنده مطرح شهرمان

مردی که رنگ و روی دیار حبیب داشت



عشق محمد حسن طالقانی، شهرمان

ما مانده ایم با قفس تنگ روزگار لیکن «سعید» حاصل نیکو خرید و رفت احمد مینیایی از ارادت های خالصانه تشکری به امام رضا^ع گفت سعید علیرضا مهرداد نیز ضمن اشاره به برخی آثار مرحوم تشکری و ارادت او به امام رضا^ع که در جای جای این آثار نمایان بود، تشکری را خاطره ای خوب معرفی کرد که به آنچه می خواست، رسید. او همچنین شعری برای سعید تشکری خواند، برای مردی که ناشناخته زیست و ناشناخته رفت. او این چندی برای تشکری سروده بود: مردی که رنگ و روی دیار حبیب داشت از توس بود و بوی امام غریب داشت چون چینی شکسته مادر بزرگ ها صدتکه بود. باز جلابی عجیب داشت سنگ صبور جمله یاران بی شکیب اما خودش ز عشق دلی بی شکیب داشت

ملتجی، حمید سهیلی و سید علیرضا مهرداد از جمله افرادی بودند که در این مراسم از تشکری و روحیات و آثار او گفتند. محمد ملتجی در ابتدا از آن روزی گفت که در میانه مراسم بزرگداشت مرحوم بایزان منش، خبر درگذشت دوست قدیمی خود را شنید. پس از آن نیز شعری را که در رثای دوست دبیرین خود گفته بود، برای حاضران خواند: باز از برم رفیق گلی پر کشید و رفت ما را به غم سپرد، در آن سو چه دید و رفت؟ کوته نمود راه اقامت در این سرای برچید دفتر خود، حق بدید و رفت باد خزان گرفت در این دیولاح دهر ناگه دلش به شوق گلستان تپید و رفت پای از فنا بکش که بقا می دهد ندا یار هنر مراد خود آنجا بدید و رفت

جا مانده بود از سفر کاروان عشق از هم نشینی شهدا بوی سیب داشت یک زخم کاری از غم یاران رفته داشت اما هزار زخم دگر از رقیب داشت گفتند بهر مرد قلم کیسه دوخته اما قفس به عشق نه کیسه نه جیب داشت جواد نعیمی از خصوصیات اخلاقی مرحوم تشکری گفت و دل نوشته ای خواند که آن را در همان روزهای درگذشت دوست دبیرنش نوشته بود:

«سعید ما خوش بخت بود و کامروا. از آن روی که همواره سلاح قلم را به نیکی در دست داشت و با بال های بلند احساس و عاطفه، پروازهای بس بلند و ارجمند را بی می گرفت و تا فتح قله های برجسته و شکوهمند باورهای نورانی، دمی از تلاش و پوییش بازمی ایستاد. می نوشت و می نوشت و چه بسیار عمیق و زیرکانه. می خواند و می خواند و چه بسیار دقیق و کنجکاوانه. وجدانه به اعتلای ادب اسلامی و انقلابی می اندیشید و ایمان و آرمان را همواره فراوری داشت. قلمش را به درستی نذر و وقف گسترش نیکی ها و پاکی ها کرده بود و خویشش خویش را و امدا را خورشید تابناکی می دانست که از پرتو گران قدرش توش و توان می یافت. با احترام به قبيله، قبله تاریخ را می باید و به استخراج گوهرهای ناب آن می پرداخت. قطعه های قابل را صیقل می زد و با مهر، نگارش نقش جاودانگی آن ها را تضمین می کرد. پس آن گاه آن همه را فراوری همگان می نهاد تا به بهره وری از واژه ها گنجینگی جمله ها و والایی معناها وفاداری نماید و عشق را و ادب را و فرهنگ را به درستی به ما بنمایاند.»